

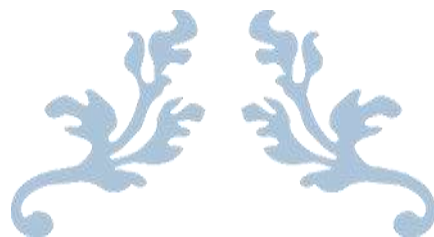
سلسله جلسات تبیین مفهوم "برنامه‌ریزی با نگاه الگوی اسلامه - ایران پیشرفت"

عنوان جلسه: بررسی نقش عوامل غیر بیانی در تحقق هدایت (۱)

جلسه بیست و سوم

۱ آذرماه ۱۳۹۵

شورای راهبردی الگوی پیشرفت اسلامه



شناسنامه:

این جزوه متن پیاده شده جلسه بیست و سوم از سلسله جلسات تبیین مفهوم "برنامه‌ریزی با نگاه الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت" است که در تاریخ ۱ آذر ۱۳۹۵ توسط حجت‌الاسلام و المسلمین علی کشوری (دبیر شورای راهبردی الگوی پیشرفت اسلامی) و با موضوع " بررسی نقش عوامل غیر بیانی در تحقق هدایت(۱)" در دانشگاه صنعتی شریف برگزار گردید.

سلام عليكم و رحمة الله و بركاته بسم الله الرحمن الرحيم اعوذ بالله من الشيطان الرجيم الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على سيدنا و نبينا ابي القاسم محمد ﷺ و على اهل بيته الطيبين الطاهرين لاسيما على بقيه الله في الارضين ارواحنا لاماله الفداء و عجل الله تعالى فرجه الشريف.

ديروز به محضر شما گزارش دادم که از نظر فکر اسلامي راه تحقق شاخصه‌های هويت اسلامي، فربه کردن امر هدايت است. يعني اگر کسی بخواهد شاخصه‌های هويت اسلامي – که عمده آن‌ها سه شاخصه است؛ معيت با رسول يا بسته شاخصه‌های رشد، اشداء على الکفار يا بسته شاخصه‌های توازن و رحماء بينهم يا بسته شاخصه‌های رفق – را محقق کند، راه آن فربه شدن امر هدايت است. اگر اين شاخصه‌ها معيار ارزيايي پيشرفت قرار بگيرد، نتيجه آن بهينه روابط انساني است. همچنين عرض کردم که تصور نکنيد مسأله هدايت، یک مسأله بسيط و تک بعدی است؛ به نظر ما پيچيده ترين مفهومی که در قرآن شريف راجع به آن بحث شده همين مفهوم هدايت است. مفهوم هدايت به قدری ذو ابعاد و کاربردی و مهم است که بدون توجه به اين مفهوم نمی توان اصطلاحات مهم دينی را معنا کرد. به عنوان مثال در نظام اصطلاحات دينی با کلمه‌ای مهم به نام ولايت روبرو هستيم. کسانی که مزه‌ی فکر اسلامي را چشیده‌اند و اندکی با روايات و آيات مانوس بوده‌اند به اين معنا اذعان دارند که دين بدون ولايت در واقع یک دين پر از تحريف و یک دين غير کاربردی است. اگر شما مفهوم ولايت را از نظام اصطلاحات شرع حذف کرده يا نادیده بگيريد در واقع زيرساخت تحقق دين را نادیده گرفته‌ايد. ولايت مقام و جایگاهی است که می تواند دين را در جامعه جاری و محقق کند. اگر برای تعريف مفهوم ولايت از هدايت استفاده نکنيم، یک مفهوم شهودی غير قابل تفاهم خواهد شد و در اين صورت هر کسی می تواند ادعا کند که سطحی از مقام ولايت را در اختيار دارد. شما حتماً با احوالات فرق ضالّه آشنا هستيد؛ معمولاً عمده دليل اقطاب در فرقه‌ها برای اثبات برتر بودن خود اين است که آن‌ها قدرت ولايت دارند. حال اگر ولايت زبان دار نشد، اگر تعريفش تفصيلی نشد، فرقه‌ها از آن سوء استفاده خواهند کرد.

در چهار دهه تجربه حکومت جمهوری اسلامي ما مشاهده می کنيم که یکی از شبهات پر تکرار که توسط جبهه معاند انقلاب اسلامي مطرح می شود اين است که آن‌ها در ادبيات و گفتمان خود، ولايت فقيه را معادل با مسأله ديکتاتوری می انگارند و بعضاً اين قضيه بين مردم جا می افتد. يا در یک سطح بالاتری در ذهن بخش قابل توجهی از نخبگان ما، کارآمدی تئوری حکومت مبتنی بر دموکراسی بيشتر از تئوری ولايت فقيه است؛ عمده استدلال آن‌ها هم اين است که دموکراسی بر مبنای مشارکت مردم است. يعني از منظر برخی از جريان‌های روشنفکری در ايران، چون دموکراسی می تواند مردم را مشارکت دهد، کارآمدی اش از ولايت فقيه بالاتر است. حال چرا مفهوم ولايت که در نظام اصطلاحات دينی یک مفهوم محوری است اين طور راحت به چالش کشيده می شود و بعضاً در ذهن‌ها کارگر واقع می شود؟ به دليل اين که تعريف تفصيلی از مفهوم ولايت در جامعه نشده است. به نظر ما **ولايت يعنی قدرت ايجاد هدايت. کسی ولی است که می تواند هدايت را در جامعه فربه کند.** حال اگر شما به مفهوم هدايت توجه نکنيد، نمی توانيد اين مسأله مهم را تحليل کنيد. حضرت ﷺ در انتهای آن روايت مهم که ارکان دين اسلام را بيان می کردند، فرمودند: «وَلَوْ تَدْبَرْتَنِي كَمَا تُدْرِي بِالْأُولَايَةِ» بين تمام استوانه‌هایی که اسلام بر پایه آن‌ها بنا نهاده شده، مسأله ولايت از همه مهم تر است. اگر بخواهيم اين مسأله مهم را شرح دهيم به مفهوم هدايت نياز داريم. جایگاه مفهوم هدايت جایگاه روشن کننده‌ای برای تمام نظام اصطلاحات دينی است. اگر ما از ابتدای انقلاب مفهوم هدايت را جدی می گرفتيم^۱ و آن را به عنوان بنياد و محور در نظر می گرفتيم يعنی آن را به

۱. در اثناء مباحثات ما راجع به الگوی اسلامي ایرانی پيشرفت برخی از مسئولين و نخبگان به بنده می گفتند: مسأله هدايت یکی از کارکردها است و قصد داشتند هدايت را در کنار مسأله ديگری تقليل دهند.

جایگاه خود باز می‌گردانیم و راجع به آن گفت‌وگو می‌کردیم، مفهوم ولایت تعریف تفصیلی پیدا می‌کرد و برای برخی روشنفکران زمینه پیدا نمی‌شد تا ادعا کنند نوع حکومت دموکراسی کارآمدتر از نوع حکومت ولایت فقیه است و استدلال آن‌ها هم این باشد که حکومت دموکراسی مشارکت را زیاد می‌کند. اگر ما مفهوم هدایت را بفهمیم، متوجه خواهیم شد که هدایت یعنی درونی‌سازی یک مطلب. اگر مطلبی تبدیل به معتقدات فرد شود، نه فقط رأی خود بلکه مال و جان خود را هم در راه آن امر درونی‌شده فدا خواهد کرد.

بنابراین سطح مشارکت در مبنای هدایت خیلی بالاتر است. دموکراسی با تبلیغات و پروپاگاندا و بمباران اطلاعاتی مشارکت سطحی آن هم فقط در سطح اعلام رأی که من مخالفم یا موافق مشارکت ایجاد می‌کند، اما اگر هدایت راهبرد اصلی ما شود مشارکت مردم دیگر فقط اعلام رأی نیست. ما در بسیاری از انتخابات‌ها می‌بینیم که مردم می‌گویند ما بین بد و بدتر را انتخاب کردیم. یعنی خود آن‌ها اعلام می‌کنند که مجبورند مشارکت کنند و این مسأله را با صدای بلند اعلام می‌کنند. در حالی که اگر هدایت و مکانیزم درونی‌سازی جدی گرفته شود، دیگر مشارکت در سطح اعلام رأی نخواهد بود بلکه مشارکت با جان و مال خواهد شد.

همان‌طور که در زیارت جامعه کبیره وجود دارد شما خطاب به امام معصوم - که در وعاء فکر شما تصرف کرده و شما به مطلبی معتقد شدید - عرض می‌کنید که «بایانت‌وامی و نفسی و مالی و عسرتی باین رسول‌الله» ای رسول خدا! هم پدر و مادرم هم خانواده‌ام هم مالم هم جانم فدای تو باد. این سطح از مشارکت بی‌بدیل است. ما سطحی از این نوع مشارکت را در زیارت اربعین مشاهده می‌کنیم. در آن‌جا نه امنیت جانی است و نه دولت ما روی این مسأله توجه جدی کرده که این زیارت را تسهیل کند و نه امداد و کمک مالی وجود دارد؛ یعنی تمام اموری که در دنیا انگیزه مشارکت است در این مسأله وجود ندارد، ولی با این حال دیده می‌شود که افراد زیادی از هفته‌های قبل و از مسافت‌های طولانی به سمت مرقد مطهر امام حسین علیه السلام حرکت می‌کنند آن هم نه یک سال بلکه هزار سال. بعد از این هم این قضیه ادامه خواهد داشت. این یک معنای مشارکت است؛ مشارکت با تمام ابعاد وجود در راهی آن هم بین نسلی، مشارکتی که مقطعی نبوده و مبتنی بر تحریک مادی نیست.

اگر بتوانید روی مفهوم هدایت تکیه کنید، قدرت مانور از روشنفکران جامعه گرفته می‌شود. حکومت فقیه حکومت هدایت است؛ اصلاً ولی یعنی کسی که قدرت هدایت دارد، فقیه یعنی کسی که قدرت هدایت دارد. اگر مفهوم هدایت جدی گرفته نشود، سطح زبان‌داری شما در فضای نظام مقایسه به شدت تقلیل پیدا خواهد کرد. این عرض بنده در جلسه گذشته بود.

پس ما باید بحث مفصلی در ابعاد مفهوم هدایت داشته باشیم. حال اگر فرصت شد نسبت بین هدایت و عدالت را هم بحث خواهیم کرد. به دلیل این‌که افرادی در جلسات به بنده گفتند یا به صورت مکتوب برای بنده نوشتند که در نظام اصطلاحات دینی باید مفهوم عدالت را محور قرار دهیم، بنده همین‌جا اشاره‌ای کنم؛ در آیه‌ای که توصیف رفتار پیامبران است و بنده آن را مکرراً در جلسات تلاوت کردم آمده که: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ» آیه پیامبران را توضیح می‌دهد و می‌فرماید که ما پیامبران را با بینات فرستادیم. «وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ» به پیامبران کتاب و میزان هم دادیم. در نهایت می‌فرماید: «لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ» برای این‌که مردم قیام به قسط کنند. یعنی نتیجه رفتار پیامبران این است که مردم به این نتیجه می‌رسند که خودشان قیام به قسط کنند. پس پیداست در دورن مردم اتفاقی می‌افتد که قسط را به ظلم ترجیه می‌دهند. این اتفاق

همان هدایت است. لذا اگر شما در کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام می بینید که ایشان دعوت به قیام قسط و اقامه عدل می کند. باید بدانید که زمینه ساز قسط و عدل هم گسترش مسأله هدایت است. حال باید این مسائل را در جلسات دیگری مفصل تر بحث کنیم.

در جلسه گذشته هم با اشاره از این مسأله رد شدیم که ما نیاز به بازخوانی مفهوم هدایت داریم. بدون توجه به مفهوم هدایت، نظام اصطلاحات دینی تعریف روشنی پیدا نکرده و بعد هم متهم به همین اشکالات و شبهاتی که دنیا و تمدن مدرن علیه دستگاه پیامبران طراحی می کند که در حال حاضر در سطح شبکه های اجتماعی هم گسترش پیدا کرده و یک موج جدی به راه افتاده است. بنده دوباره برای یادآوری عرض می کنم، هدایتی که باید آن را بازخوانی کنیم، دارای یک مغزی است و آن هم تحریک و عا فکری است. یعنی خود هدایت مغز همه ی اصطلاحات دینی است، همه ی ارکان دین وابسته به مسأله هدایت است، بدون هدایت حتی رسول هم نمی تواند کار خود را به جلو ببرد؛ «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى» در آن زمان به صورت بالهدی جلو خواهد رفت. خود این هدایت که برای همه چیز مجرا درست می کند، همه چیز را توصیف می کند، خود این هدایت دارای یک مغز است که مغز آن مسأله تفکر است. پس یک بابتی را برای دوره های بعد باز بگذارید تا مفهوم هدایت را بازخوانی کنیم.

در جلسه گذشته به این نقطه رسیدیم که حال این هدایتی که هم مسیر تحقق شاخصه های اسلامی را به ما نشان می دهد و هم همه چیز را روشن می کند را چگونه در جامعه فربه کنیم؟ یعنی در واقع سؤال اصلی ما در ده جلسه سوم دوره تبیین مدل برنامه ریزی در دانشگاه شریف این بود که چگونه شاخصه های هویت اسلامی را محقق کنیم؟ در همان جلسات اول عرض کردم که راه آن فربه شدن امر هدایت است. لذا از دل آن سؤال یک سؤال دیگری به وجود آمد که چگونه باید مسأله هدایت را فربه کنیم؟ در روز گذشته بیان شد که دو احتمال برای حل مسأله وجود دارد؛ یک احتمال این است که شما بیان کنید که فربه شدن هدایت دارای یک امر نظری و یک فرآیند نظری است، یعنی فرآیند کلامی دارد. مثلاً شما کلام حکیمانه بیان کنید. کلام حکیمانه یک تلنگری در طرف مقابل ایجاد خواهد کرد و او به فکر فرو خواهد رفت. یا خیر و شما جدال احسن انجام دهید، شما قرائت یا تلاوت و یا ابلاغ کنید که در این موارد - دوباره متذکر می شوم - همه دارای معانی متفاوتی هستند. گاه پیامبران در مقام قرائت هستند، گاه پیامبران در مقام تلاوت بوده و گاه در مقام ابلاغ اند، باید بعداً تفاوت های این موارد را بحث کنیم. اما به هر حال همه این موارد "بیان" هستند. پس یک نظر این است که اگر خواستیم مسأله هدایت را فربه کنیم، باید ابعاد مسأله بیان را بشکافیم؛ مثلاً با یکدیگر یک بحث قرآنی شروع کرده [تا مشخص شود] که قرائت چه فرقی با تلاوت دارد، قرائت و تلاوت چه فرقی با ابلاغ دارند؟ قرائت و تلاوت و ابلاغ چه نسبتی با ذکر دارند؟ جدال احسن که در قرآن راجع به آن بحث شده است چه معنایی می دهد؟ موعظه دارای چه معنایی است؟ این موارد همه با هم دارای یک نسبت هایی هستند. پس اگر معتقد شدیم که راه فربه کردن امر هدایت در مسأله بیان انحصار دارد، بحث ما به این سمت می رود که ابعاد بیان را بحث کنیم.

بنده در همین قسمت و در داخل پرانتز بگویم؛ ما در حوزه فکری خود با یک مشکلی روبرو هستیم، بنده از این مشکل به بیماری فلسفه تعبیر می کنم، این بیماری فلسفه، بیان را تحت قضیه و شبه قضیه و مغالطه و یک تقسیمات محدودی منحصر می کند. یعنی مثلاً وقتی شما منطق می خوانید، در منطق می گویند که قضیه صادق است و شما اگر می خواهید شخص را به تصدیق برسانید باید یک قضیه ای را بحث کنید. بعداً یک شرایطی هم برای انتاج قضیه بحث خواهد شد. لذا کسی که فلسفه می خواند در نهایت در ذهن خود یک فرمت خاص برای بیان پیدا خواهد کرد و با همان فرمت وارد بیان خواهد شد. بنده به یاد دارم که در محضر یکی از اساتید در حوزه علمیه قم بودیم، ایشان بیان می کرد که فلان آیه کبرای قضیه است و فلان آیه در سوره دیگر صغرای قضیه است، بعد هم در بحث نتیجه گیری می کرد. یعنی فرمت فلسفی و منطقی (به معنای منطق صوری) و همین فرمت تعریف قضیه را اصل قرار داده بود و بعد آیات قرآن را در آن چارچوب بحث می کرد. این مشکلی که بنده از آن تعبیر می کنم و حاضر هستم که بر روی

آن مباحثه و مناظرات جدی‌ای انجام دهم، بیماری فلسفه نام دارد. یعنی ما چارچوب قضیه را اصل قرار دهیم و بعد همه محتواهای خود را در این چارچوب ساماندهی کرده و به جلو ببریم. این یک سوی قضیه است. اما عرض بنده این است که اگر ما بیان را مسیر فربه شدن هدایت دانستیم، بیان انحصاری در آن قضیه ندارد. این عرض بنده است، بیان دارای مدل‌های مختلفی است. مثلاً آن بیانی که مد نظر وحی است، آن بیان حتماً باید همراه با رفیق باشد. اعوذ بالله من الشیطان الرجیم «أَبْلَغُ كُورِ سَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُونَا صَاحِبُ أَمِينُ» پیامبران وقتی که در مقام ابلاغ قرار می‌گرفتند، بیان می‌کردند که من خیرخواه و ناصح هستم، طرف مقابل هم خیرخواهی پیامبر را درک می‌کرد. خداوند متعال یک شرایطی را برای بیان در نظر گرفته است و فرموده است که بیان حتماً باید همراه با خیرخواهی باشد. در حالی که ما در منطق این بحث‌ها را نداریم و خیلی خشک در قالب قضیه آن را بحث می‌کند.

بیانی که ما در ادبیات وحی راجع به آن صحبت می‌کنیم به عدد مشکلات و سطح ظرفیت مردم، نقطه شروع‌های متفاوتی دارد. وقتی انبیاء علیهم‌السلام راجع به بیان صحبت می‌کنند، خیلی تأکید می‌کنند که ظرفیت طرف مقابل را در نظر بگیر و بعد بحث کن. ظرفیت طرف مقابل را در نظر بگیر، یعنی مشکل و حال او را در نظر بگیر. با همه نمی‌توان از همه جا وارد بحث شد. پیامبران علیهم‌السلام می‌فرمایند: «إِنَّمَا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمْرَانٌ أَنْ نَكْفُرَ النَّاسَ عَلَى قَدَرِ عُقُولِهِمْ» عقل‌ها متفاوت هستند - در حال حاضر می‌خواهیم راجع به ویژگی‌های بیان بحث کنیم - بیان، برای عقل درجه یک با بیان برای عقل درجه دوم متفاوت هستند - بعداً بحث خواهیم کرد که اگر سطوح عقل تابع سطوح ایمان باشد، به دلیل اینکه درجات ایمان دارای ده درجه است، پس ده درجه سطح عقل داریم و به همین دلیل باید بتوانید مثلاً راجع به نماز ده نوع بحث بیان کنید و نماز را از ده ورودی بحث کنید. این موارد نکات مهمی است، این موارد که در منطق که بحث نمی‌شود. لذا بیان ما علیل، خشک و غیرجذاب خواهد شد. فلاسفه نمی‌خواهند مشکل خود را اعتراف کنند؛ از یک سوی مدعی می‌شوند که ما برای تحریک وعاء فکر آمده‌ایم و از یک سو کلاً در هر عصری تنها یک جمعیت محدودی دارید که علاقمند به فلسفه هستند. یعنی آن قدر مدل خاص و متناسب با ظرفیت‌های عقلی متفاوت نیست که علاقه عمومی نسبت به فلسفه وجود ندارد.

البته بله به دلیل اینکه فلاسفه پیچیده صحبت می‌کنند و کسی متوجه صحبت‌های آنها نمی‌شود، عامه مردم آنها را به عنوان افراد باسواد تلقی می‌کنند، در حالی که سواد به معنای این است که شما بتوانید با ظرفیت‌های مختلف حرف عقلی بزنید. در اصل این معنای سواد است. علامت سواد این نیست که شما به شکلی حرف بزنید که طرف مقابل متوجه نشود، علامت سواد به این معناست که با همه کس با توجه به ظرفیت هر کدام حرف زده و بعد هم بتوانی قواعد آن را نیز بحث کنید.

البته برخی از فلاسفه ما به دلیل اینکه با روایات مأنوس هست - خود آن فیلسوف - می‌تواند بیان خود را در سطح ظرفیت‌های مختلف تنزل دهد. اما بحث بنده این است که در فلسفه این قواعد بحث نمی‌شود. - دقت کنید؛ یک وقت در ذهن شما اشتباهی ایجاد نشود - مثلاً شما با یک برادر فیلسوفی که منبر هم می‌رود روبرو شوید، خود او به صورت تجربی بحث خود را تنزل داده و در سطح ظرفیت شما با شما صحبت خواهد کرد. اما آیا در کتاب‌های فلسفی هم این قواعد بیان بحث شده است؟ قواعد عقل به این معنا بحث شده است؟ به نظر ما بحث نشده است. همیشه در آن کتاب‌ها یک قواعد ثابتی وجود دارد. حال بنده نمی‌خواهم موضوع بحث خود را عوض کنم، ان‌شاءالله بعداً در جلسات و گفت‌وگوهای جدی عرض خواهم کرد، بنده محکم بر روی این معنا ایستاده‌ام، عقل و فلسفه دو چیز هستند. فلاسفه نمی‌توانند ادعا کنند که فلسفه‌ی موجود برابر با عقلی که در دین بحث شده است. این یک بحث جدی‌ای است و ما تا آخر هم بر سر آن ایستاده‌ایم، اگر مباحثه شد، مباحثه خواهیم کرد، مناظره اتفاق افتاد، حتماً شرکت خواهیم کرد، آنها کتاب نوشتن ما هم در مقابل کتاب خواهیم نوشت، دوره برگزار کردند ما هم دوره برگزار خواهیم کرد، زیرا عقل یک بحث دیگری است. البته بله بنده قبول دارم که دین، عقل‌بنیان است. الان هم از مجموعه مباحث بنده واضح است که

بنده آدم آخباری نیستیم و به همان اندازه که به برادران فلسفی خود انتقاد می‌کنم به برادران اخباری خود نیز منتقد هستم، اما به نظر بنده این حرف، حرفِ گزافی است که ما فلسفه را با عقل برابر بدانیم.

اصل بحث بنده این است که اگر شما معتقد شدید که طریق فریه شدن امر هدایت مسأله بیان و مکانیزم‌های بیانی است، باید بیان را با ادبیات وحی یک دور بازخوانی کنیم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «نَحْنُ امْرَاءُ الْكَلَامِ». پیچیدگی مسأله کلام از پیچیدگی یک سفینه بیشتر است. لذا فرمودند «من صمّت نجی»، به دلیل اینکه کلام امر بسیار پیچیده‌ای است، واقعاً اگر کسی ابعاد صحبت کردن را نمی‌داند، سکوت برای او بهتر است. بر روی مسأله بیان و چطوری حرف زدن باید خیلی کار کنیم، متأسفانه ما در حال حاضر فقه‌البیان نداریم، ان شاء الله این کار راه خواهد افتاد و وقتی که حوزه علمیه متحول شد یک بایی هم تحت عنوان فقه‌البیان باز خواهد شد. لذا باید ابعاد بیان بحث شود. حتی اگر شما به سمتی رفتید که بیان کردید طریق فریه شدن امر هدایت مسأله بیان است، پیشنهاد می‌کنم که مدل بیان را با مدل‌های فلسفی مطرح نکنید. مدل‌های فلسفی نحیف و لاغر و نهایتاً - با نرمش قهرمانانه می‌گوییم - یک سطح از عقل می‌باشند. بنده این بحث را در سر جای خود خواهم گذاشت و ان شاء الله در چهل جلسه تفاوت‌های بین عقل و فلسفه را بحث کرده و مفصل به این موضوع خواهیم پرداخت.

سؤال خود را دوباره تکرار می‌کنم؛ آیا ما فقط از طریق بیان می‌توانیم به هدایت برسیم؟ یا هدایت مکانیزم‌های غیربیانی هم دارد؟

اجازه دهید که دو آیه از سوره نحل را خدمت شما بخوانم؛ - بنده می‌خواستم از آیه ۳۵ تا ۵۴ را مختصر توضیح دهم اما به دلیل اینکه وقت کم است و به اصل بحث نمی‌رسم، بیان خود را مختصر می‌کنم - برای این حرف ما که می‌گوییم هدایت فقط زیرساخت بیانی ندارد، چند نوع استدلال وجود دارد؛ یک استدلال آن آیه ۳۸ است که خدای متعال به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: - البته قبل از آن یک بحث‌هایی راجع به هدایت وجود دارد که بنده آنها را توضیح نمی‌دهم - «إِنْ تَحَرَّصَ عَلَىٰ هَذَا هُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يَضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ» ببینید اصلاً بحث، بحث هدایت است؛ می‌گوید اگر چه که تو نسبت به هدایت آنها حریص هستی ولی خداوند متعال آنها را به دلیل این که گمراه هستند و گمراهی را انتخاب کرده‌اند هدایت نمی‌کند. پیامبر صلی الله علیه و آله خیلی سعی می‌کند که جمعیت‌هایی را هدایت نماید و بحث از اینجا آغاز می‌شود. البته قبل از آن هم بحث راجع به ابلاغ پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ یعنی آغاز کار از ابلاغ است و این را توضیح می‌دهد. حال با توجه به بحث‌هایی که بنده آنها را توضیح ندادم، خداوند متعال در توصیف کسانی که هدایت نمی‌شوند می‌فرماید: «أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ» بله اینها خیلی جدی سوگند شدید می‌خورند و می‌گویند: «لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ» خدا کسی که مرده است را زنده نمی‌کند. پس اختلاف بر سر این است که زندگی بعد از مرگ وجود ندارد. بعد خداوند متعال می‌فرماید: «بَلَىٰ وَعَدَّاءُ عَلَيْهِ حَقًّا» اجرای این وعده‌ی حق به عهده خداوند است، خدا این کار را انجام می‌دهد و قیامت را برپا خواهد کرد. «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» اما بیش تر مردم این را نمی‌دانند. شاهد بحث بنده این جاست؛ پس یک نزاعی اتفاق افتاده و دعوا بر سر این است که عده‌ای به شدت منکر قیامت و بعث و زنده شدن بعد از مرگ می‌شوند. خدای متعال در جواب آن‌ها می‌فرماید که قطعاً ما این کار را انجام خواهیم داد و در آیه بعد دلیل این مسأله را بیان می‌کند و می‌فرماید: «لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُحْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ» خدا قیامت را برپا می‌کند تا آنچه مردم بر سر آن اختلاف کرده‌اند را تبیین نماید. ببینید خداوند کلمه تبیین را به کار برد. اختلاف هم در اینجا بر سر مسأله روز قیامت است. «وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ» تا کسانی که اهل کفر و تکذیب بودند بدانند که این حرف درست بود. بحث بنده در مورد دو واژه است؛ یکی لبیین و دیگری لبعلم خدا قیامت را برپا می‌کند که هم لبیین کند و هم لبعلم. یعنی بیان نمی‌کند که لبیین کند، بلکه قیامت را برپا می‌کند.

قیامت یک کار غیر کلامی و یک فعل در دستگاه ربوبی است، ولی خداوند می‌فرماید این فعل برای اینکه تبیین نماید انجام می‌شود. پس پیداست وقتی در قرآن کلمه تبیین به کار می‌رود مراد از تبیین همیشه مسائل کلامی نیست؛ یعنی تبیین نتیجه کلام به تنهایی نیست و همیشه لیعلم نتیجه بیان نیست، اتفاقاً نتیجه غیر بیان است. حال بر فرض اگر کسی بگوید روز قیامت خدا با کسانی که منکر بودند گفت‌وگو می‌کند؛ مراد آیه این است که قیامت مقدمه این گفت‌وگو است ولی لیبین ناظر به آن کلام در روز قیامت است، باز هم ما به مراد خود در بحث دست پیدا کرده‌ایم، زیرا ابتدا یک کار غیر بیانی شکل گرفت بعد بیان اتفاق افتاد. بنابراین حرف اول بنده این است که ما نمی‌توانیم بگوییم در کلمات قرآن تبیین به مفهوم نظری انحصار دارد. پس مثلاً اگر خداوند در آیه‌الکرسی فرموده: «فَدَتَّبِعَنَّ الرَّشِدُ مِنْ أَلْفِي» کسی نمی‌تواند بگوید که تبیین مسأله کلام محض است، خیر به استناد این آیه ما می‌توانیم بگوییم تبیین نتیجه امور غیر بیانی هم هست. این یک آیه در این زمینه بود و آیه دیگر آیه ۴۴ سوره نحل است که می‌فرماید: «بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ يُبَيِّنُ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» دوباره رفتار پیامبران گذشته را توضیح می‌دهد.

ابتدا می‌فرماید: «بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ» در اینجا منظور از بینات معجزه‌ها است. معجزه‌ها هم اعم از کتاب و غیر کتاب است. همان‌گونه که همه درک داریم گاهی پیامبران معجزات غیر کلامی داشته‌اند ولی گاهی هم معجزه بیانی بوده است. حرف بنده این است که وقتی در قرآن کلمه تبیین و تبیین به کار می‌رود، نمی‌توانیم آنها را در امور نظری منحصر کنیم، در غیر این صورت اگر بگوییم که بِالْبَيِّنَاتِ مشتقی از تبیین است آنگاه نمی‌توانیم آن را ناظر به معجزات ببینیم. پس این دو دلیل بود که بنده آن‌ها را از ظهور آیات استفاده کردم. لذا بعضی از آقایان گفته‌اند: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ يُبَيِّنُ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» این لتبیین للناس به معنای حجیت حدیث است. به دلیل اینکه شخص در پیش فرض ذهن خود این‌گونه می‌پندارد که ما برای هدایت، مدام باید بیان کنیم، پس هر وقت به کلمه لتبیین، لیبین و تبیین و امثالهم از این اصطلاحات قرآنی می‌رسد مدام آن را در کلام منحصر می‌کند. خیر «لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» هم حجیت حدیث است هم حجیت امور غیر بیانی، هر دو مورد را بحث می‌کند. این بحث‌ها را بعداً به صورت تفصیلی‌تر نیز بیان خواهیم کرد.

پس بنابراین نکته بحث بنده این است که وقتی ما به قرآن شریف رجوع می‌کنیم و راجع به کلمه تبیین بحث می‌کنیم باید بدانیم تبیین در بعضی از موارد نتیجه کلام و در بعضی موارد دیگر نتیجه غیر کلام است؛ حال سؤال این است که آن امور غیر بیانی مؤثر بر هدایت چیست؟ بنده این مطلب را جلسه بعد بحث خواهیم کرد. البته اول جلسه فردا با استدلال دیگری کنار این استدلال به ظهور آیات بحث خواهیم کرد که هدایت زیرساخت‌های غیر کلامی هم دارد تا بحث منقح‌تر شود. اما اگر بخواهم بحث را در یک جمله جمع‌بندی نمایم باید بگویم برای ایجاد هدایت نمی‌توان خود را منحصر در بیان نمود به دلیل اینکه هدایت مکانیزم‌های غیر بیانی هم دارد. حال جمله آخر را هم عرض کنم؛ - إن شاء الله فردا دوباره بحث را ادامه خواهیم داد - چرا مسأله هدایت - هدایت اعم از اینکه برای آن زیرساخت‌های غیر بیانی متصور باشیم یا خیر - برای ما مهم است؟ علت آن یک جمله است؛ این که هدایت نقطه آغاز نظام‌سازی و تغییر نظم اجتماعی است. پس در واقع راه تحقق شاخصه‌های هویت اسلامی تغییر نظم اجتماعی است؛ یعنی هدایت نقطه شروع تغییر نظم است. إن شاء الله این مسأله را در جلسه آینده بیشتر تشریح خواهیم کرد.

وصلی الله علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد ﷺ